

انقلاب عاشقانه نحیف‌گل

حسن ابراهیم زاده

انقلاب اسلامی ایران، نه تنها معادلات منطقه‌ای و خاورمیانه‌ای را بر هم زد و موجب بیداری جهان اسلام شد بلکه معادلات کل جهان را نیز دچار چالشی جدی ساخت و مکاتب سیاسی و فرهنگی رایج در دنیا را در بن‌بستی تحلیلی قرار داد.

این هم‌اوردطلبی انقلاب، مرهون مؤلفه‌ها و شاخصه‌های اوست که تنها مختص این انقلاب است. امام راحل (ره) در وصیت‌نامه سیاسی الهی خود، به صراحت بدین نکته اشاره کردند: «انقلاب اسلامی چه در شکل‌گیری و پیدایش و چه شیوه‌های برخورد و مؤلفه‌ها و آموزه‌ها با سایر انقلاب‌های جهان متفاوت بوده و آن را از انقلاب‌های دیگر متمایز ساخته است.

«میشل فوکو»، که در سال ۱۳۵۷ و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، دوبار به ایران سفر کرد و در این سفرها از تهران، قم، و آبادان دیدن و مشاهدات خود را در کتابی به نام «ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟» به رشته تحریر درآورد.

انقلاب را، انقلابی جدای از انقلاب‌های دیگر، مطالبات مردم را مطالباتی دیگر و تحلیل‌گران جهانی را در بن‌بستی تحلیلی به تصویر می‌کشد و می‌نویسد:

«وقتی از ایران آدم سؤالی که همه از من می‌کردند این بود: «این انقلاب است؟» (فقط به این علت است که در فرانسه آرای عمومی، یک‌صدا به چیزی که «داخلی» نباشد علاقه‌مند می‌شود) من جوابی نمی‌دادم، اما دلم می‌خواست بگویم: نه به معنی ظاهری کلمه، انقلاب نیست؛ یعنی نوعی از جا برخاستن و برپا ایستادن نیست، قیام انسان‌های دست خالی است که می‌خواهند باری را که بر پشت همه ما، به ویژه بر پشت ایشان، بر پشت این کارگران نفت، این کشاورزان مرزهای میان امپراتوری‌ها، سنگینی می‌کند از میان بردارند، بار نظم جهانی را، شاید این نخستین قیام بزرگ بر ضد نظام‌های جهانی باشد، مدرن‌ترین و دیوانه‌وارترین صورت شورش.

درماندگی آدم‌های سیاسی قابل درک است. کار آنان ارائه کردن راه حل است. می‌گویند: چاره‌اندیشی‌هایی که رژیم‌های نظامی ارائه می‌دهند، این است که راه را از نظام نایب‌السلطنگی برای جمهوری می‌کشاید. همه این راه‌ها، هم از نابودی شاه می‌گذرد، پس دیگر مردم چه می‌خواهند؟ آیا در واقع بیش از این چیزی می‌خواهند؟ اما همه می‌دانند که این مردم در واقع چیز دیگری می‌خواهند! به این دلیل است که انسان این همه تردید می‌کند که به ایشان فقط همین را پیشنهاد کند. به همین دلیل است که همه در بن‌بستند. در واقع، در حساب سیاست چنین جنبشی را در کجا باید نشانده؟»^(۱)

«میشل فوکو» در همان ایام مطالبات مردم را آزادی اما نه از نوع آزادی‌های غربی و آزادی امیال به تحلیل می‌گذارد و پیوند افسانه‌ای مردم با رهبری دینی خود را چنین قلم‌زنی می‌کند:

«ایرانی‌ها هم، کمی مثل دانشجویان اروپایی دهه شصت، همه چیز را می‌خواهند اما این همه چیزی که می‌خواهند «آزادی امیال» نیست، بلکه آزادی از هر چیزی است که در کشورشان و در زندگی روزانه‌شان نشانه حضور قدرت‌های جهانی است و در واقع این احزاب سیاسی - لیبرال‌ها یا سوسیالیست‌های هوادار آمریکا یا مارکسیست‌ها - و حتی خود صحنه سیاست، به نظر ایشان هنوز کارگزار این قدرت‌ها هستند و همیشه بوده‌اند. و از این جاست که نقش شخصیت آیه‌الله خمینی که به مثابه اسطوره است، روشن می‌شود. امروز هیچ رئیس دولتی و هیچ رهبر سیاسی حتی به پشتیبانی همه رسانه‌های کشورش نمی‌تواند ادعا کند که مردمش با او پیوندی چنین شخصی و چنین نیرومند دارند.»^(۲)

گذشت زمان هرگز نتوانست ویژگی منحصر به فرد انقلاب اسلامی را دچار خدشه سازد. از این رو، نویسندگانی که پس از رحلت حضرت امام و حوادث پس از آن را به تحلیل گذاردند، بر همان نکته‌ای تأکید داشتند که «میشل فوکو» پیش از پیروزی انقلاب آن را به تصویر کشید.

ستاره داوود و ... بحث می‌کنند و پیرامون مفهوم حقیقی و عمیق این نشانه‌ها می‌اندیشند.

یکی از کارشناسان در این زمینه می‌گوید: «بچه‌ها خدا را از خردسالی می‌شناسند و او را به عنوان منبع قدرت می‌انگارند. وانگهی، می‌خواهند بفهمند که در مورد آفریدگار تنها خوبی و خوشی نیست، بلکه رنج و ترس هم وجود دارد».

زمانی که شما با کودکی ده - دوازده ساله گفت‌وگو می‌کنید، ممکن است همان چیزی را بگویید که «کاشز» گفته است: «خدا، غم را به سوی ما نمی‌فرستد. بلکه قدرتی به ما اعطا می‌کند که بر غم چیره گردیم و مردم را متمایل می‌کند که به ما مدد رسانند.» گفتار تان هر چه باشد، بچه‌ها دقت می‌کنند تا ببینند که آیا شما به چیزی که می‌گویید اعتقاد دارید یا نه. «ویدر هولت» را باور بر این است که درباره خود و نظراتان، با اطمینان سخن بگویید. نظر دیگر این است که بگذارید بچه‌ها احساس واقعی تان نسبت به خدا را مشاهده کنند، نه احساس توأم با ریاکاری و دورنگی.

سه سیزده سالگی تا نوزده سالگی

بچه‌ها در این سن به چیزهای که تاکنون راجع به خدا شنیده‌اند می‌اندیشند. گاه علیه اعتقادات مذهبی طغیان می‌کنند. در این حالت، «ولپ» پیشنهاد می‌کند که با آن‌ها خوش رفتار باشید چرا که سرکشی‌شان طبیعی و مقتضی سن‌شان است. بکوشید با نوجوانان به نحوی راجع به خدا حرف بزنید که چاره‌گشای مشکلات‌شان باشد. مثلاً برایش توضیح دهید که در پیشگاه خداوند، افراد زشت و زیبا یکسان می‌باشند و خدا هر دو را یکسان دوست دارد.

هنگامی که بچه‌ها به راه‌های خلاف و نادرست روی می‌آورند، برایشان شرح دهید که ایمان به ایزد مهربان، یک ارزش است و مردم عملکردهای آنان را بر پایه ایمان به خدا محک می‌زنند.

به قول «کاشز»: «خدا قوانین درستی دارد که عیناً همچون قانون جاذبه، ثابت‌اند. می‌توانید با صحبت در مورد این قوانین، به نوجوان تان اعتماد به نفس ببخشید تا در مقابل مشکلاتش بایستد و تصمیمات عاقلانه‌ای بگیرد.»

«لارنس کانینگهام»، استاد الهیات دانشگاه نتردام، اظهار می‌دارد: «صحبت کردن درباره خدا مثل یاد دادن دوچرخه سواری به بچه‌هاست، ابتدا از چرخ‌های کمکی استفاده کنید سپس بچه‌ها را روی دوچرخه نگهدارید و همچنان که آنان شروع به رکاب زدن می‌کنند، تدریجاً اجازه دهید خودشان برانند. تمام آنچه که شما می‌توانید انجام دهید، این است که زود آغاز کنید. بر عقاید خود پافشاری کنید. مثال بزنید و ایمان خویش را در تمامی لحظه‌ها عملاً به خداوند بنمایانید و اما از همه مهم‌تر این‌که از لحاظ روحی و اخلاقی محیطی ایجاد کنید که روحانیتش تا ابد پایدار بماند.

«لیلی عشقی» در کتاب خود تحت عنوان «زمانی غیر زمان‌ها» که در خارج به رشته تحریر و به فارسی ترجمه شده است می‌نویسد: «این انقلاب به ما می‌گوید که دست کم پایان پارهای از انقلابات فرا رسیده است. این انقلاب، انقلاب‌ها را دچار انقلاب ساخت، این انقلاب نه شباهتی به قبلی‌ها داشت و نه شباهتی به بعدی‌ها (هرچند رویدادهای بزرگ سیاسی، که به دنبال این انقلاب رخ داده و می‌دهند، باز هم انقلاب نامیده می‌شود). این انقلاب پایان یک دوره و آغاز دوره دیگر بود. و به همین دلیل نیز بین این دو دوره وضعیت منحصر به فردی داشت و متفکران این انقلاب‌ها هم از شناسایی آن به عنوان یک انقلاب ابا داشتند، زیرا این انقلاب ناهمگنی در میان ناهمگن‌ها بود و برای قدرت‌های بزرگ هم غیرقابل تحمل تر از انقلابات دیگر بود. انقلابی از هر نظر غیرقابل معرفی.»^(۳)

علاوه بر اشاره «لیلی عشقی» به شباهت نداشتن و ناهمگن بودن این انقلاب با انقلاب‌های دیگر و ایجاد انقلاب در انقلاب‌های دیگر، این انقلاب را پایان یک دوره و آغاز دوره دیگر برمی‌شمارد. اما پایان کدام دوره و آغاز کدام دوره دیگر و با چه ادبیاتی؟!

این جاست که شهید دکتر «فتحی شقاقی» مکتب‌آموز امام خمینی (ره)، پایان را پایان ترس و واهمه از ابرقدرت‌ها و پایان سایه لیبرالیسم و سوسیالیسم و آغاز راه، آغاز منطق نخستین اسلام با ادبیات عاشورایی می‌داند؛ ادبیاتی که ماهواره‌های غرب را از درک رابطه این انقلاب با نهضت کربلا عاجز گذاشته است. «فتحی شقاقی» در مقدمه کتاب «جهاد اسلامی» که آن را به «امام خمینی» و «حسن التباء» تقدیم کرده است، می‌نویسد: «منطق نخستین حرکت اسلام بار دیگر ظاهر شده است. رسانه‌های غربی و شاگردانش متحیر و سرگردان، انگشت به دهان مانده‌اند! با قلم‌هایشان که به مرکب شیطان آغشته است درباره آیه الله می‌نوشتند که توده‌های میلیونی تشنه آزادی و بازگشت به خدا گرد او جمع شده‌اند و در حالی که، آنان هر روز برای جیمز جونز عامل کشتار جوانان امریکا در فکر یافتن بهانه‌ای بودند، کامیوترهای امریکا از سر ناتوانی درمانده شدند که میان شهادت امام حسین (علیه السلام) در بیش از ۱۳۰۰ سال پیش با سرنوشتی نظامی که مدرن‌ترین و با ثبات‌ترین نظام‌های غرب آسیا شمرده می‌شد، چه ارتباطی وجود دارد!«

«اکنون با تداوم و پیشرفت انقلاب، مفاهیم تازه سر برآورد و مفاهیم کهنه ناپدید می‌گردد... وحشت مداوم در بین افراد مرعوب از سلطه گری و خشونت ابرقدرت‌ها که چنان شمیری آخته ضد اسلام و آینده آن به نظر می‌رسید... این وحشت اکنون فرو می‌یابد و آن توهمات رنگ می‌بازد، زیرا ابرقدرت‌ها همچون سایر موجودات روی زمین ممکن است در محاسبه حتی با کامپیوتر اشتباه کنند! این مرحله از آن اسلام است. از این رو، توده‌ها زیر سایه آن پناه گرفته‌اند... اگر این مرحله از آن اسلام نبوده، توده‌ها این گونه به خاطر آن بیرون نمی‌آمدند... کلیه احتمالات در برابر ملت‌های منطقه فرو ریخته است... اکنون اعلام می‌شود که تجربه‌های توان‌فرسا در زیر سایه لیبرالیسم و سوسیالیسم به شکست و فروپاشی انجامیده است.»^(۴)

از همان آغاز نهضت، پذیرش شهادت در مقابل پذیرش ذلت، شعارهای شهادت‌طلبانه و ادبیات عاشورایی در فریادهای مردم و رهبران تاسی به حسین به علی (علیه السلام) را در نظرگاه تحلیل‌گران به منصف ظهور رساند. «لیلی عشقی» در کتاب خود، دعوی مردم و امامشان با شاه و دستگاه ستم‌شاهی را دعوی بر سر تعیین مبدأ تاریخی برمی‌خواند؛ مردمی که به دنبال حسین (علیه السلام) و کربلا و شاهی که به دنبال کوروش و تخت جمشید است! وی در این کتاب می‌نویسد:

«انقلاب هم در عین آن‌که نقطه‌ای است که مردم سیاست خود را در آن بازسازی می‌کنند، روایتی برگزیده و بازسازی بنیان چهارده قرنی ایران نیز می‌باشد، روایتی که به صراحت حاوی افسانه بنیان‌گذار است. مردمی که می‌خواهند به مبدأ و به سرچشمه اولیه برگردند، در کربلا متوقف می‌شوند، در واقع، چنین بازگشت مشهوری به سرچشمه خود به معنای تعیین سرچشمه هم هست؛ دوگانگی واژه تأویل در اینجا به کمال قوت خود می‌رسد؛ یعنی برگشت به اول و قرار دادن آن به عنوان سرچشمه حال، دعوی ملت ایران با پادشاه خود مربوط به همین تعیین بود؛ وقتی مسأله موجودیت مطرح می‌شود باید سرچشمه آن هم مشخص شود. این سرچشمه برای شاه کوروش و برای مردم امام حسین (علیه السلام) بود.»^(۵)

انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و مبدأ تاریخی تغییر یافت. انقلاب اسلامی در کنار دو انقلاب بزرگ، یعنی انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب روسیه در جرگه انقلاب‌های مادر که انقلاب‌های دیگری از دامانشان زاده می‌شود قرار گرفت. با این تفاوت که، عمود خیمه و ادبیات این انقلاب با دو انقلاب دیگر کاملاً متفاوت بود.

اگر عمود خیمه دو انقلاب دیگر «نفی خدا» و ادبیات یکی از آنان «ادبیات اومانستی» و دیگری «ادبیات اشتراکی» بود، عمود خیمه انقلاب «توحید» و ادبیات آن «ادبیات عاشورایی» بود؛ ادبیاتی که در تمام نوشتارها، سخنرانی‌ها و وصیت‌نامه‌های آنان که سنگ پایه این انقلاب را بنیان نهادند و بر سر آرمان‌های آن جان باختند کاملاً مشهود و ملموس است. به گونه‌ای که هرکس واژگانی غیر از قاموس عاشورا به کار برد نه تنها در بین مردم وارث این انقلاب به شمار نمی‌رود، بلکه بیگانه و نامحرم تلقی و معرفی می‌شود.

روح شهادت‌طلبی و پذیرش مرگ خونین در برابر ذلت و سازش در صحنه نور و موضع‌گیری‌های حضرت امام از آغاز نهضت و حتی پیام آن سفرکرده درباره پذیرش قطعنامه نشان از عدم عدول امام و رهروان امام از تغییر ادبیات انقلاب در برخورد با تمدن‌های کفر و شرک است.

در منظر حضرت امام کسی که در برابر کفر و شرک تسلیم شود، روحانی واقعی نیست و تلایه‌داران مردم روحانیت واقعی است که شهادت را بر ذلت پذیرا شود و مردم را به سوی تفکر عاشورایی سوق دهد. امام راحل (ره) در جایی ادبیات خود و مردم انقلابی را ادبیات عاشورایی به تصویر می‌کشند و می‌فرمایند:

«آن چیزی که در سرنوشت روحانیت واقعی نیست، سازش و تسلیم شدن در برابر کفر و شرک است که اگر بند بند استخوان‌هایمان را جدا سازند، اگر سرمان را بالای دار برند، اگر زنده زنده در شعله‌های آتشیان سوزانند، اگر زن و فرزندان و هستی‌مان را در جلوه دیدگانمان به اسارت و غارت برند، هرگز امان‌نامه کفر و شرک را امضا نمی‌کنیم.»^(۶)

در مکتب عاشورایی امام «آزادی» بزرگ‌تر از آزادی در دنیای «شهادت» و تاسی به حسین بن علی (علیه السلام) است.

«من به تمام دنیا با قاطعیت اعلام می‌کنم که اگر جهان‌خواران بخواهند در مقابل دین ما بایستند، ما در مقابل همه دنیای آنان خواهیم ایستاد و تا نابودی تمام آنان از پای نخواهیم نشست یا همه آزاد می‌شویم و یا به آزادی بزرگ‌تری که شهادت است می‌رسیم.»^(۷)

هویت موجودیت خیمه انقلابی که عمود آن «توحید» و ادبیات آن «ادبیات عاشورایی» است، موجودیت همه مکاتب سیاسی و فرهنگی منوط را به خطر انداخت. از این رو، همه دنیا برای نخستین بار برای از پای درآوردن یک انقلاب به تفاهم رسیدند. ناکارآمدی حربه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی غرب و ایادی آنان را بر آن داشته است که با حرکتی فرهنگی هم عمود خیمه و هم ادبیات عاشورایی آن را هدف قرار دهد.

از این رو، از چند سال گذشته و در راستای تحریف و تغییر ادبیات عاشورایی انقلاب گام‌هایی را در محورهای گوناگون سازماندهی کرده است که مهم‌ترین آن را می‌توان، محورهای ذیل دانست که در آینده پیرامون هر یک مطالبی تقدیم می‌گردد.

۱. تغییر مبدأ تاریخی انقلاب (از کربلا به تخت جمشید)
۲. ارائه تحلیل تعقلی از شهادت (سنجش ارزش شهادت با معیارهای خاکی)
۳. تبدیل انقلاب به دو دوره (فنا و بقا و جنون انقلابی و تثبیت قانونمندی)
۴. ترویج تفکر تساهل و انزواگری (صوفی‌گری - نیهیلیستی و عرفان‌های کاذب)

پی‌نوشت
۱. میش نوکو، ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند، ص ۶۵
۲. همان، ص ۶۴
۳. زمانی غیرزمان‌ها، لیلی عشقی، ترجمه دکتر احمد نقیب‌زاده، ص ۱۳۸
۴. فتحی شقاقی، جهاد اسلامی، ترجمه هادی خسروشاهی، ص ۲۰
۵. زمانی غیر زمان‌ها، همان، ص ۱۵۲ و ۱۵۳
۶. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۴۳